

کاوشی نو در معارف قرآنی
سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۱، پیاپی ۱
صص ۱۱-۲۲

بازنگری در مفهوم و ترجمه فارسی یکی از اسلوب‌های کاربرد «ما» در قرآن کریم

سید محمدرضا ابن‌الرسول*، زهرا فاضل**

چکیده

«ما» یکی از مبهم‌ترین و متنوع‌ترین و پرکاربردترین واژگان عربی است. یکی از انواع آن «ما» موصوله است که برای ابهام‌زدایی آن از جمله یا شبه جمله‌ای به عنوان صله استفاده می‌کنند. گاهی عبارت صله با عبارت قبل از «ما» شباهت داشته، «ما» یا ضمیر راجع به آن برای هر دو عبارت، یکی از چهار نقش کلیدی: فاعلی، نائب فاعلی، مفعولی، یا مبتدایی را ایفا می‌کند. در این میان، نمونه‌هایی مثل «فیه ما فیه» وجود دارد که در آنها دو عبارت طرفین «ما» یکسان است. نگارندگان در این مقاله ضمن نام‌گذاری چنین کاربردهایی به «اسلوب معادله»، با توجه به نکات دستوری و بلاغی، به بازنگری در مفهوم آن پرداخته و پس از گزارش ترجمه نمونه‌هایی از آن در قرآن و حدیث و متون ادبی، ترجمه‌های قابل قبول را نمایانده‌اند.

واژه‌های کلیدی:

«ما»، اسلوب معادله، نحو، بلاغت، ترجمه

مقدمه

۲. فعل مجهول + ما (نائب فاعل) + فعل مجهول؛

۳. فعل معلوم + ما (مفعول به) + فعل معلوم؛

۴. شبه جمله + ما (مبتدا) + شبه جمله.

صورت‌های چهارگانه فوق با توجه به اسم یا فعل بودن یکی از دو عبارت، زمان فعل، نوع فعل، باب فعل و نوع شبه جمله، شکل‌های گوناگونی می‌یابد که با ذکر مثال می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. فعل یا شبه فعل معلوم + ما (فاعل) + فعل

معلوم؛

چه هر دو ماضی باشد - مانند: «فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ ما عَشِيَهُمْ» (طه: ۷۸)، «فَعَشَاها ما عَشَى» (نجم: ۵۴)، «بلغ ما بلغ»، «جری ما جری»، «کان ما کان»، و «وقع ما وقع» - چه هر دو مضارع، مانند: «إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ ما يَغْشَى» (نجم: ۱۶)، چه اولی اسم و دومی فعل، مانند: «إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصَابَهُمْ» (هود: ۸۱). گفتنی است در برخی نمونه‌ها مفعول فعل صله به قرینه حذف شده است.

۲. فعل مجهول + ما (نائب فاعل) + فعل مجهول؛

چه هر دو مثبت باشد، مانند: «قِيلَ ما قِيلَ»، چه یکی منفی و دیگری مثبت، مانند: «ما يُقَالُ لَكَ إِلاَّ ما قَدَّ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» (فصلت: ۴۳).

۳. فعل یا شبه فعل معلوم + ما (مفعول به) + فعل

یا شبه فعل معلوم؛

چه هر دو ماضی باشد، چه هر دو مضارع، چه یکی ماضی و دیگری مضارع، چه یکی مثبت و دیگری منفی، چه یکی امر یا نهی یا شبه فعل، چه متحد الباب یا مختلف الباب، مانند: «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ ما أَوْحَى» (نجم: ۱۰)، «أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (هود: ۶۲)، «وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ ما يَلْبَسُونَ» (انعام: ۹)، «إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰)، «تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا

یکی از واژگان منحصر به فرد در زبان عربی واژه «ما» است. این واژه به خاطر گوناگونی در نوع (اسمی: استفهامی، شرطی، موصولی، وصفی و... و حرفی: زائده، مصدری، نافییه و...)، و تنوع در نقش (تمییزی، فاعلی، مجروری، مسند‌الیهی، مسندی، مفعولی و...)، و ابهام در معنی، گستره وسیعی از عبارات زبان عربی را به خود اختصاص داده است.

با توجه به این خصوصیات، نگارندگان این پژوهش بر آنند تا اسلوب ویژه‌ای از «ما» که آن را «اسلوب معادله» نامیده‌اند، از نظر دستور زبان و بلاغت بررسی کرده، مفهوم دقیق و ترجمه قابل قبول آن را بیابند. این اسلوب مربوط به حالتی است که «ما» موصوله در میان دو عبارت مشابه قرار گرفته، برای هر دو عبارت یک نقش را ایفا می‌کند. البته، نقش «ما» در عبارت دوم به اعتبار ضمیر عائدی است که به آن باز می‌گردد.

شایان ذکر است که در این مقاله سعی شده است شواهد بحث غالباً از میان آیات قرآنی و بیش از پنجاه ترجمه کهن و امروزی آن انتخاب گردد.

۱. اسلوب معادله

وقتی «ما» موصوله در میان دو عبارت مشابه که دومی صله آن است، قرار گیرد و نسبت به دو عبارت، نقشی یکسان ایفا کند - و چنانکه گفتیم، این نقش در عبارت دوم به اعتبار ضمیر عائد به آن است - اسلوب معادله شکل می‌گیرد. این اسلوب با توجه به نوع نقش «ما» (فاعلی، نائب فاعلی، مفعولی، مسند الیهی) به چهار صورت زیر آمده است:

۱. فعل معلوم + ما (فاعل) + فعل معلوم؛

۲. وجوه نحوی «ما» در اسلوب معادله

لفظ «ما» در اسلوب معادله، اسمی معرفه (موصول) است و نیازمند صله‌ای (جمله یا شبه جمله) است تا ابهام آن را برطرف کند و صله آن هم باید دارای ضمیری باشد که به «ما» باز گردد و همان گونه که گذشت، «ما» به اعتبار همین ضمیر برای دو عبارت طرفین آن یک نقش را ایفا می‌کند. این ضمیر چنانکه در نمونه‌های پیش گفته مشاهده شد، می‌تواند مفرد، مثنی یا جمع، مذکر یا مؤنث، ظاهر یا مستتر یا محذوف باشد.

چنانکه گذشت، نقش نحوی «ما» در این اسلوب با توجه به عبارت قبل خود، یکی از چهار نقش کلیدی فاعلی، نائب فاعلی، مبتدایی و مفعولی است و از دیگر سو نیز «ما» به اعتبار نقشی که ضمیر عائد به آن در جمله صله دارد، یکی از همان چهار نقش یادشده را بر عهده دارد.

در نمونه‌های ارائه شده برای اسلوب‌های معادله، ضمیر عائد در جمله‌هایی که «ما» نقش فاعلی یا نائب فاعلی یا مبتدایی دارد، به شکل مستتر در فعل مذکور یا محذوف، و در جمله‌هایی که «ما» نقش مفعولی دارد، گاه به شکل محذوف بعد از فعل یا اسم فاعل آمده است. برای نمونه ضمیر عاید در آیه «فَعَشِيَهُمْ مِنْ آلِيْمٍ مَا غَشِيَهُمْ» (طه: ۷۸)، ضمیر مستتر مرفوعی «هو» در «غشی» دوم است. در عبارت «فیه ما فیه» نیز ضمیر عائد در فعل محذوفی که دومین «فیه» به آن تعلق دارد، مستتر است. باز ضمیر عاید در آیه «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» (کافرون: ۴)، ضمیر منصوبی «ه» است که از جمله «عبدتموه» حذف شده است.

برخی از مفسران در برخی از شواهد قرآنی یاد شده، وجه مصدری را نیز برای لفظ «ما» بیان کرده‌اند.

يَرْجُونَ» (نساء: ۱۰۴)، «أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (اعراف: ۶۲، یوسف: ۸۶ و ۹۶)، «إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ» (انفال: ۴۸)، «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (کافرون: ۲)، «آتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (مائده: ۲۰)، «فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا» (فتح: ۴۸)، «وَوَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ» (انعام: ۹۱)، «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۵)، «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» (مؤمنون: ۶۰)، «وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (توبه: ۲۹)، «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (نساء: ۲۲)، «الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» (یونس: ۸۰، شعراء: ۴۳)، «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ» (طه: ۷۲)، «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (کافرون: ۴ و ۵).

به این نمونه‌ها می‌توان مواردی را افزود که «ما» مجرور به حرف جر، و مفعول با واسطه فعل قبل باشد. نگارندگان در این باره صورت‌های «بما»، «عمّا»، «فیما»، «کما»، «لما»، و «مما» را از قرآن کریم استخراج کرده‌اند که در این جا تنها به یک نمونه بسنده می‌کنیم: «فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطُ بِهِ» (نمل: ۲۲).

۴. شبه جمله + ما (مبتدا) + شبه جمله؛

در این حالت، هر دو شبه جمله جار و مجرور است، مانند: «فیه ما فیه»، و «علیه ما علیه».

با بررسی صورت‌های ارائه شده در می‌یابیم که در برخی از آنها طرفین «ما» کاملاً یکسان است. این موارد را می‌توان نمونه اسلوب معادله کامل نامید. افزون بر آنچه آوردیم، مواردی که در آنها «ما» مضاف الیه «مثل» واقع می‌شود و تعبیراتی چون «بمثل ما» و «مثل ما» شکل می‌گیرد، از مصادیق اسلوب معادله است، چنانکه در آیه «بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ» (مؤمنون: ۲۳)، مشاهده می‌کنیم.

همچون اجمال و تفصیل - یکی از محاسن بلاغی به شمار می‌آید؛ چه، گوینده نخست با مبهم آوردن کلام، مخاطب را کنجکاو و مشتاق به دانستن نموده، سپس با بیان مطلب و زدودن ابهام، نوعی رضایت در او پدید می‌آورد و همین امر کلام گوینده را اثرگذار ساخته، دلنشینی خاصی به آن می‌بخشد (تفتازانی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۶).

به کار گرفتن «ما» به عنوان مبهم‌ترین واژه و سپس رفع ابهام آن با عبارت صله، اثرگذاری این واژه و ارزش کاربردی آن را نمودار می‌سازد؛ برای نمونه در آیه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰)، هنگامی که خداوند عبارت «إِنِّي أَعْلَمُ مَا» را بیان می‌کند، مخاطب با شنیدن آن می‌خواهد بداند فرشتگان نسبت به چه چیزی جاهل بوده‌اند، پس با شوق بسیار برای رفع عطش خویش، مطلب را پی می‌گیرد. البته، جالب آن است که خداوند حکیم ابهامش را با جمله «لَا تَعْلَمُونَ» هم کاملاً نمی‌زداید تا مخاطب بقیه آیات را نیز دنبال کند.

اما آنچه اسلوب‌های معادله - و آن هم از نوع کامل آن - را جذاب‌تر و بدیع‌تر می‌سازد، این است که در این اسلوب‌ها صله «ما» چیزی جز تکرار عبارت قبل از «ما» نیست. در واقع، گوینده با این روش به جای رفع ابهام که مورد توقع مخاطب است، با تکرار جمله پیشین ظرافتمندانه نوعی تأکید بر ساختار آن افزوده است. این شیوه نه تنها تأثیر کلام را بیشتر می‌سازد، که ابهام آن را دو چندان می‌نماید و با همین شیوه است که اغراض ابهام‌گویی «ما» چون تعظیم، تفضیم، تهویل و... خود را به شکلی کامل و مؤثر و در اوج ظرافت و اقتدار نمایان می‌کند؛ آن هم در قالب کلامی موجز که تداعی کننده معانی بسیاری

در این صورت «ما» حرف بوده، با فعل پس از خود به تأویل مصدر رفته، نقش فاعلی، مفعولی و... می‌یابد؛ برای نمونه شیخ طوسی در تفسیر تبیان در شرح آیات: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (نساء: ۲۲)، «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم: ۱۰)، «لَا أُعْبِدُ مَا تَعْبُدُونَ» (کافرون: ۲)، و «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» (کافرون: ۴)، هر دو وجه را ذکر می‌کند. بر اساس مصدری بودن «ما» کلمات «نکاح»، «وحیه»، و «عبادتکم» مفعول عبارت قبل از آن است و این امر بدون شک بر ترجمه نیز تأثیر خواهد گذاشت.

۳. وجوه بلاغی «ما» در اسلوب‌های معادله

از نظر نحویان، «ما» اسم مبهمی است که معنای آن می‌تواند بر مفرد، مثنی یا جمع، و نیز مذکر یا مؤنث دلالت کند (زیدان، ۲۰۰۶م، ص ۲۲)، و به همین جهت، چنانکه گفته شد، ضمیر عائد موجود در صله می‌تواند مذکر یا مؤنث، مفرد یا مثنی یا جمع باشد. این لفظ بر شمول و عموم دلالت نموده، در معنی معادل الفاظی چون «جمیع»، «کل»، «کافّة» و عباراتی چون «کلّ شیء» و «أیّ شیء کان» است (زیدان، ۲۰۰۶م، ص ۲۴). نیز هرگاه بر جنس دلالت داشته باشد، کل اجناس و انواع آن را شامل می‌گردد. این واژه بدان جهت که ابهام دارد و در واقع مبهم‌ترین واژه عربی است، علاوه بر دلالت بر عموم و کلّ می‌تواند در موارد جهل مخاطب، تفضیم، تعظیم، تهویل (تفتازانی، ۱۳۸۵، ص ۷۳)، تکثیر، تحقیر و اهانت به کار رود و این موارد با توجه به سیاق عبارت و قرائن موجود قابل شناخت و دست‌یابی است. در حقیقت، موارد یاد شده از جمله اغراض ابهام‌گویی است. ابهام‌گویی و سپس رفع ابهام -

۴-۱. شاهد ۱: «فَعَشِيَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا عَشِيَهُمْ» (طه: ۷۸).

این آیه درباره سرنوشت فرعون و پیروان اوست که در آب رود نیل غرق و نابود گشتند. فعل «عشی» متعدی و به معنای «پوشاند، فرو پوشاند (کسی یا چیزی را)» (آذرنوش، ۱۳۸۴، ص ۴۸۱) و «فرا گرفت» است.

در خصوص فاعل فعل «عشی» (کلمه «ما») مفسران مصادیق گوناگونی ذکر کرده‌اند که بر اساس هر مصداق، ضمائر مفعولی مرجع‌های متفاوتی می‌یابد:

۱. قسمتی از آب دریا (هر دو ضمیر مفعولی به فرعونیان باز می‌گردد).

۲. آب دریا (ضمیر مفعولی اول به فرعونیان و ضمیر مفعولی دوم به موسی و پیروان او باز می‌گردد).

۳. عذاب و هلاکت (ضمیر مفعولی اول به فرعونیان و ضمیر مفعولی دوم به امت‌های گذشته باز می‌گردد).

۴. برای فعل اول دریا و برای فعل دوم نابودی و هلاکت ناشی از دریا (هر دو ضمیر مفعولی به فرعونیان باز می‌گردد) (سید مرتضی، ۲۰۰۵م، ج ۱، صص ۳۳۹-۳۴۰).

با توجه به نمونه‌های بسیار این اسلوب در زبان عربی، اختلاف مرجع ضمیرهای مفعولی در دو فعل طرفین «ما» قابل قبول نیست. بنابراین، وجه دوم و سوم از چهار وجه فوق، پذیرفته نیست. نیز به همین روی نمی‌توان پذیرفت که فعل‌های دو سوی «ما» در معنی با هم تفاوت داشته باشند. بنابراین، ترجمه‌هایی

است، آن گونه که در بیان مفهوم نمونه‌ای مانند «فَعَشِيَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا عَشِيَهُمْ» (طه: ۷۸)، شاهد نظرهای مختلفی در آثار مفسران هستیم که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت.

۴. ترجمه شواهد قرآنی اسلوب‌های معادله «ما»

از میان سی شاهد قرآنی ارائه شده در اسلوب‌های معادله «ما»، تنها سه مورد آن اسلوب معادله کامل است و از این سه نیز دو مورد همسان است. بازنگری، تحلیل و نقد ترجمه‌های این دو مورد برای ارائه ترجمه‌ای صحیح در این زمینه بسیار راهگشا خواهد بود. به همین منظور، سعی شده از ترجمه‌های موجود در این زمینه چه کهن و چه امروزی - با وجود کثرت آن (شماری بالغ بر ۵۴ ترجمه) برای دستیابی به ترجمه‌های الگو استفاده شود.

نیز به دلیل وجود شباهت‌های بسیار میان این ترجمه‌ها و برای سهولت بخشیدن بررسی هر چه دقیقتر و به دست آوردن آماری نسبی از میزان مقبولیت آنها، تا حد امکان کوشش شده این ترجمه‌ها در چندین گروه دسته‌بندی شوند و در پایان هر مدل از ترجمه، اسامی مترجمان نیز به همراه نمونه‌ای از آن ذکر شده است. البته، قبل از ارائه صور مختلف ترجمه‌ها، توضیحی درباره شاهد آورده می‌شود تا با ایجاد نمایی کلی از مفهوم و محتوای شاهد، ترجمه‌ها را برای خواننده ملموس ساخته، او را در فهم و شناخت هر چه بیشتر یاری کنیم.

گرمارودی)؛ «و از دریا آنچه فراشان گرفت، آنان را فرو پوشانید» (انصاری).

۳- تحت اللفظ همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: دریا / آب + فعل اول + آنچه (+ که) + فعل دوم. (دهم هجری، روشن، رهنما)؛ «پس دریا پوشانیدشان آنچه پوشانید آنها را» (رهنما).

۴- تحت اللفظ با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول و ذکر «آنچنان» به جای «آنچه»: دریا + فعل اول + آنچنان / با آنچنان امواجی + که + فعل دوم. (رضایی، فیض الاسلام)؛ «دریا (آب رود نیل) آنان را فرو گرفت، آن چنان که فروگرفتشان» (فیض الاسلام).

۵- تحت اللفظ با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول و ذکر «همان» به جای «آنچه»: از (فروگرفتن) دریا + همان + فعل اول + که + فعل دوم. (المیزان، پاینده)؛ «و از دریا به آنها همان رسید که رسید» (پاینده).

در برگردان‌هایی چون «آنها را پوشانید از دریا آنچه پوشانید»، هر چند وفاداری به متن تا حد ترجمه تحت اللفظ رعایت شده، ولی مفهوم فروگذار گردیده است؛ چه اولاً این تعبیر، فارسی نیست و همانند آن را در متون فصیح فارسی غیر ترجمه‌ای سراغ نداریم. در این میان، به ویژه نمونه «و از دریا آنچه فراشان گرفت، آنان را فرو پوشانید» که با تکرار ناموجه فعل آمده، غیر فارسی است؛ ثانیاً «آنچه» با این که عمومیت و کلیت «ما»ی موصوله را می‌رساند، ولی تفخیم و تعظیم و تهویل حاصل از ابهام‌گویی را انتقال نمی‌دهد.

نمونه «پس دریا پوشانیدشان آنچه پوشانید آنها را» هم ظاهراً توجیه دستوری ندارد و معلوم نیست این

مثل: «و موجی از دریا که بر آنها افتاد، آنها را فراگرفت» (بهرام‌پور) را اساساً نمی‌پذیریم.

اما آنچه بهتر می‌تواند معنای آیه را نمودار سازد، همان وجه بلاغی آن است. خداوند متعال با به کار بردن لفظ مبهم موصول به عنوان مسندالیه، تفخیم و تعظیم و تهویل امر را نمایان ساخته است. عظمتی که هول و هراس در دل می‌افکند؛ یعنی آن قدر آن منظره غرق و هلاک فرعونیان هولناک و عظیم بود که وصف را نشاید و جز با ابهام‌گویی نتوان حق آن را ادا کرد؛ در حالی که حضرتش چنین معنایی را در موجزترین عبارت و مؤثرترین کلام بیان کرده است.

از نگاه ابوحيان اندلسی، خداوند عبارت «ما غشیم» را برای اختصار آورده و این از جمله تعبیری است که با وجود کمی لفظ، معانی بسیار در آن فراهم آمده و به این مفهوم است که آنها را پوشاند، آنچه جز خداوند کنهش را نمی‌داند (ابوحيان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۳۶۳).

ترجمه‌های ارائه شده از شاهد ۱ را می‌توان در چند گروه دسته بندی نمود:

۴-۱-۱. ترجمه‌های نزدیک به متن

۱- تحت اللفظ: فعل اول + آنچه + فعل دوم. (احسن الحدیث، اشرفی، تاج التراجم، خسروی، دهلوی، روان جاوید، روض الجنان، سراج، شعرانی، صفی علیشاه، طبری، کشف الاسرار، کوثر، مجتبوی، مشکینی، مصباح زاده، معزی، نسفی)؛ «آنها را پوشانید از دریا آنچه پوشانید» (احسن الحدیث).

۲- تحت اللفظ با تقدیم و تأخیر: آنچه + فعل دوم + فعل اول. (انصاری، برزی، فولادوند،

۴-۱-۳. ترجمه‌های مفهومی

در این گروه، مترجمان عبارت به ظاهر مکرر «ما غشیه» را به صورت تفسیری - و نه تحت اللفظ - برگردانیده‌اند:

۱- اسلوب تعجب همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: (بخشی از) دریا + فعل اول + (چه / آن هم چه) + مصدر فعل + یاء. (ارفع، انصاریان؛ «ناگهان دریا آنها را در امواج خروشان خود پوشاند؛ آن هم چه پوشاندنی» (ارفع).

۲- اسلوب مفعول مطلق نوعی همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: «پس دریا فرو گرفتشان فروگرفتنی سخت (خواجوی).

۳- بیان مفهوم کمال (مثل قید «به طور کامل») و عمومیت همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: (پورجوادی، صفارزاده، مکارم)؛ «و دریا به طور کامل آنها را در خود پوشاند» (پور جوادی)؛ (الهی قمشه‌ای، بروجردی، طاهری، با نوامین)؛ «پس موج دریا چنان آنها را فرو برد که از آنان اثری باقی نگذاشت» (الهی قمشه‌ای)؛ «و فرو گرفت فرعونیان را دریا، آن قدر که غرق کرد ایشان را همگی (یاسری).

۴- بیان مفهوم وصف‌ناپذیری همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: «و چندان آب آنها را فراگرفت [که خدای داند و بس] (عاملی).

۵- بیان مفهوم بایستگی همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: (موج) دریا + (آن) چنان که باید + فعل اول. (آیتی، تفسیر آسان)؛ «و دریا چنان که باید، آنان را در خود فرو پوشید» (آیتی).

در کاربرد اسلوب تعجب (آن هم چه پوشاندنی) هر چند ابهام به خوبی و تهویل نیز تا اندازه‌ای منتقل شده و در کاربرد مفعول مطلق نوعی (فروگرفتنی

دو جمله چه ربطی با هم دارد و کلمه «آنچه» در میان آن دو چه نقشی ایفا می‌کند. در مثال «دریا آنان را فرو گرفت، آن چنانکه فروگرفتشان» نیز مترجمان از قید تشبیهی «آن چنان (= آن چون آن)» استفاده کرده‌اند که مخاطب از طرفی انتظار دارد فعل اول (فرو گرفت) به حالتی خاص مقید گردد و از سویی به چیزی دیگر تشبیه شود، ولی هیچ یک از این دو روی نداده و فعل اول با فعلی همسان خود همراه شده و معلوم است که «تقیید الشیء بنفسه» و «تشبیه الشیء بنفسه» هر دو نادرست است.

در این میان، تنها کاربرد «همان» در نمونه‌هایی مثل «و از دریا به آنها همان رسید که رسید» قابل قبول است؛ چه هم فارسی است و فصیح، و هم ابهام را منتقل می‌کند، هرچند در این نمونه بخصوص مترجم ناچار شده از فعل «رسیدن (=أصاب / نال)» که در ضمن فعل «فرو پوشاندن» نهفته است، استفاده کند تا برای مخاطب فارسی‌زبان مفهوم‌تر نماید.

۴-۱-۲. ترجمه‌های کاهشی

حذف فعل دوم همراه با ذکر مصداق برای فاعل فعل اول: (آب / قسمتی از / پاره‌ای از آب / موجی از) دریا + فعل اول. (بیان السعادة، حجة التفاسیر، فارسی، کاویانپور، نور)؛ «و آب دریا آنان را فرا گرفت و فرو پوشاند» (بیان السعادة).

در نمونه «و آب دریا آنان را فرا گرفت» حذف فعل دوم تنها نوعی گریز از انتقال کامل مفهوم است و بی‌گمان این کاهش، به کاهش معنایی انجامیده است؛ گویی مترجم در متن مبدأ تنها با عبارت «وغشیه الیم» مواجه بوده است.

۴-۲. شاهد۲: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»
(نجم: ۱۰).

این آیه نیز مربوط به داستان معراج پیامبر (ص) است که خداوند در آن شب به رسول و بنده خویش مطالبی وحی کرد. فعل «أوحى» متعدی، و به معنی «القا کرد (چیزی را به کسی)» است (أنیس و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱۹).

فاعل آن را در هر دو فعل خداوند متعال، و یا در اولی فرشته وحی، جبرائیل و در دومی خداوند، و یا در هر دو جبرائیل دانسته‌اند، ولی چنانکه گذشت و برخی مفسران هم تصریح کرده‌اند، وجه اول یا سوم قابل قبول‌تر است (نگ: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۲۹).

مفعول فعل «أوحى» هم «ما»ی موصوله است و مفسران مصادیقی، همچون: قرآن، نمونه‌ای از آیات قرآن، احادیث قدسی، احوال قیامت و ... برای آن بیان داشته‌اند (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۵۹).

اما اینکه چرا مورد وحی مبهم بیان شده، چنانکه گفتیم، برای تعظیم و تفخیم آن است. به دیگر سخن آنچه از اسرار، الهامات، عجایب و پیام‌ها میان حبیب و محبوب، و عبد و معبود جریان یافته، آن چنان عظیم و شکوهمند است که جز وحی کننده و دریافت کننده، کسی از کنه آن آگاهی ندارد و عبارت و کلامی که بتواند در برگیرنده آن باشد، یافت نمی‌شود و یا دیگران صلاحیت و اهلیت آگاهی از آن را ندارند.

بنا بر آنچه در بررسی ترجمه‌های شاهد قرآنی پیشین آوردیم، نمونه ترجمه‌های قابل قبول این آیه چنین است:

سخت) هم تهویل نمودار است، اما این هر دو ترجمه هیچ کدام پشتوانه دستوری ندارند؛ چه، اولاً «ما» در آیه شریفه موصولی است و هیچ کس آن را مصدری ندانسته است؛ ثانیاً اراده تعجب از «ما»ی موصوله جز در اسلوب «ما أفعل» گزارش نشده است. وانگهی تعبیراتی مثل «فروگرفتنی سخت» ترجمه‌گون است و در فارسی فصیح کاربرد رایج نیست و نوعی گرت‌برداری از تعابیر عربی به شمار می‌آید.

در ترجمه‌هایی که به بیان مفهوم کمال (مثل قید «به طور کامل») و عمومیت (مثل «چنان ... که از آنان اثری باقی نگذاشت») پرداخته‌اند، در حقیقت، با نوعی تفسیر مواجهم و مترجم به نوعی از «ما» ابهام‌زدایی کرده که چنانکه گذشت، خلاف مراد متکلم است.

در این میان، ترجمه‌هایی که به بیان مفهوم وصف‌ناپذیری یا مفهوم بایستگی پرداخته، قابل قبول‌تر است؛ چه، هم ابهام را می‌رساند و هم تا اندازه‌ای به تهویل توجه دارد. نیز قید «باید» علاوه بر آنکه تأکید ناشی از تکرار عبارت اول (در جمله صلّه) را می‌رساند، بر اهمیت امر نیز دلالت دارد. البته، باید افزود بیان وصف‌ناپذیری تنها با عبارت «که خدای داند و بس» صورت نمی‌پذیرد و می‌توان از عباراتی همچون «که در لفظ نگنجد»، «که در وصف نیاید»، «که نتوان دریافت»، «که نتوان شنید»، «که نتوان گفت»، «که نتوان گزارد»، و «که وصف نتوان کرد» هم استفاده کرد. نیز در بیان مفهوم بایستگی، تعبیر «آن گونه که باید و شاید» از «چنان که باید» به کمال نزدیکتر است.

تفخیم و تعظیم و تهویل برخاسته از آن را به زبان مقصد منتقل نکرده، مقصود متکلم را - از ذکر «ما»ی مبهمه پس از «من» بیانیه - آشکار نمی‌سازد. در واقع، چنین ترجمه‌های تفسیرگونه و آزاد برای متون معاصر و متونی که لفظ در آنها صرفاً جنبه انتقال معنی دارد، مناسب است.

وانگهی در همین ترکیب «ما» و «من» اگر تقدیم و تأخیری صورت بگیرد، مفهوم اندکی تغییر می‌یابد. در همان نمونه اگر بگویند «قد قرأت من الکتب ما فی گرفتک»، ظاهراً معنی تبعیض برای «من» بیشتر و پیشتر از معنی تبیین به ذهن می‌آید: «از (میان) کتاب‌ها آنها را که در اتاقت هست، خوانده‌ام». به نظر می‌رسد در این حالت ویژه، استفاده از همان حرف اضافه «از» وافی به مراد باشد. بنا بر این، در آیه مورد بحث، ترجمه‌هایی که از حرف اضافه «از» استفاده کرده‌اند، رجحان دارد.

۶. کاربرد اسلوب معادله کامل در برخی از تعابیر غیر قرآنی

در آثار و تألیفات عربی با عباراتی مواجه می‌شویم که به شکل اسلوب معادله کامل است؛ عباراتی از قبیل: «بلغ ما بلغ»، «جری ما جری»، «کان ما کان»، «وقع ما وقع»، «قال ما قال»، «قیل ما قیل»، «فیه ما فیه»، و «علیه ما علیه» که مصادیق چهار اسلوب پیش‌گفته معادله کامل به شمار می‌آیند. این جملات علاوه بر آنکه معنی اصلی خود را داشته، می‌توانند مطابق با نمونه آیات اسلوب معادله کامل ترجمه شوند، هر چند در بسیاری از موارد مفهومی خاص دارند. البته، باید توجه داشت که این عبارات غالباً وجه بلاغی خود را حفظ کرده، تفخیم و تعظیم برخاسته از ابهام

و خدا به بنده خود هر چه باید وحی کند، وحی کرد (آیتی). سپس به بنده او (خدا) آنچه را که باید می‌رساند، رساند (انصاری). خداوند آنچه را باید به بنده خود وحی کرد (پورجوادی). آن گاه خدا [توسط آن فرشته] آنچه می‌بایست به بنده [خاص] خود وحی کرد (طاهری). در اینجا آنچه را وحی کردنی بود، به بنده خدا وحی کرد (ارفع). پس (خدا) به بنده خود وحی فرمود آنچه که هیچ کس درک آن نتواند کرد (الهی قمشاهی). [و آنچه سزاوار بود] به پرورده‌ی حق الهام کرد

۵. نقد و بررسی ترجمه‌های یاد شده

در بررسی این ترجمه‌ها، نخستین چیزی که نظر خواننده را جلب می‌کند، برگردان اسلوب «من ... ما» است که باید پیش از ورود به بحث اصلی به آن بپردازیم. بسیاری از مترجمان در ترجمه این اسلوب از مصادیق بهره گرفته‌اند؛ مصادیقی که تقریباً با مصادیق یاد شده در تفسیر آیه همپوشانی دارد: دریا، آب، قسمتی از دریا، پاره‌ای از آب دریا، امواج دریا، موج دریا و غیره.

مسلماً این مصداق‌ها از کلمه «یم» (دریا) موجود در آیه که پس از «من» بیانیه آمده، گرفته شده است. چنانکه می‌دانیم، یکی از ترجمه‌های پیشنهادی ترکیب «ما» و «من» بیانیه، به کار بردن اسم بعد از «من» به جای «ما» است، برای نمونه، جمله «قد قرأت ما فی گرفتک من الکتب» را به صورت «کتاب‌هایی را که در اتاقت هست، خوانده‌ام» ترجمه می‌کنیم.

با این وصف و با علم به اینکه مصداق‌های فوق به مفهوم آیه بسیار نزدیک است، باید توجه داشت که این کلمات هرگز ابهام موجود در «ما» و در پی آن،

«ما»، و تأکید حاصل از تکرار عبارت قبل از «ما» در صله آن را افاده می‌کنند.

۷. مرور برخی مفاهیم دیگر

۱- «بلغ ما بلغ»؛ کاربرد این تعبیر مربوط به زمانی است که امری به اوج و نهایت خود رسیده باشد؛ نهایی که برتر و فراتر از آن را نمی‌توان در نظر گرفت؛ نهایی که امکان دارد مورد انتظار هم نبوده باشد:

«وَهُوَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ وَ جُنْدَهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۶، خطبه ۱۴۶)؛ و آن دین خداست که چیره‌اش ساخت و ... تا رسید به آنچه باید برسد / به آنچه باید برسد / به آن جا که (اکنون) رسیده است / به همان جا که رسیده است / به جایگاهی که در وصف نگنجد / به جایگاهی که شایسته‌اش بود. «فالعبودية لازمة للإنسان لا تفارقه و إن بلغ ما بلغ» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۲۸). بندگی برای انسان ضروری است هر چند به جایگاهی وصف‌ناشدنی برسد.

۲- «جری ما جری»، «کان ما کان»، و «وقع ما وقع»؛ هر گاه چیزی انتظارش نرود و ناباورانه انجام شود آن هم در حالتی شگفت، از این تعبیر استفاده می‌شود و از آن جا که امری غیر منتظره گزارش می‌شود، بسیار مناسب است در ترجمه به جای «آنچه بایست، روی داد» عبارت «آنچه نبایست، روی داد» آورده شود:

«وشربت ما حرم علیک حتی جری ما جری» (امینی، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۲۶۴)؛ آنچه را بر تو حرام کرد، نوشیدی تا شد آنچه نباید می‌شد. «قال الحسین (ع): أرض كرب و بلاء و أراد الخروج منها فمُنِع

حتى كان ما كان»؛ امام حسین (ع) فرمود: زمین رنج و بلاست و خواست از آن خارج شود، ولی بازش داشتند تا شد آنچه نباید می‌شد / تا همان که نباید، روی داد. «فتألّبوا علیه و أغروا خلیفة الوقت به بتسویلات متنوعه حتی وقع ما وقع» (امینی، ۱۹۶۷م، ج ۸، ص ۳۲۰)؛ پس بر ضد او (ابوذر) توطئه کردند و خلیفه وقت را با وسوسه‌های گونه‌گون در برابر او تحریک کردند تا شد آنچه نباید می‌شد.

۳- «قال ما قال»، و «قیل ما قیل»؛ این تعبیر در مواردی به کار می‌رود که یا نخواهند گفته‌ها را بازگو کنند و یا نتوانند و یا گفته‌هایی نامناسب بوده که نبایست گفته می‌شده است:

«قد قیل ما قیل إن حقا و إن کذبا / فما اعتذارک من قول إذا قیلا» (ابن عقیل، ۲۰۰۳م، ج ۱، ص ۲۲۷)؛ چه راست، چه ناراست، گفته شد آنچه نباید گفته می‌شد. (اکنون) برای سخنی که گفته شده، چه عذری داری؟

۴- «فیه ما فیه»: یکی از کاربردهای این تعبیر در کتب علمی است و معادل «اشکال دارد» است. این عبارت در زمانی به کار می‌رود که گفته یا مدعایی نادرست مطرح می‌شود و اشکال آن در وضوح و بداهت به گونه‌ای است که نیاز به ذکر صریح یا تفصیل ندارد:

«وقال بعضهم: العمق الأكبر؛ الملك الأكبر، و هذا التفسیر فیه ما فیه لأنه لم یرد العمق بمعنی الملك لغة و لا عرفاً» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۸۷، ص ۱۲۱)؛ برخی گفته‌اند: «العمق الأكبر» به معنی «الملك الأكبر» است و این تفسیر اشکال دارد؛ زیرا نه در لغت و نه در عرف عمق به معنای ملک وارد نشده است.

ترجمه‌های پیشنهادی این عبارت چنین است: بر او باد همان که شایسته اوست / بر او باد آنچه باید و شاید / بر او باد آنچه درخور اوست.

نتیجه‌گیری

۱- کاربرد «ما» در زبان عربی به چهار صورت (فعل) + «ما» به عنوان فاعل + همان فعل / فعل متعدی + «ما» به عنوان مفعول + همان فعل / فعل مجهول + «ما» به عنوان نائب فاعل + همان فعل / شبه فعل + «ما» به عنوان مبتدای مؤخر + همان شبه فعل) اسلوب معادله کامل را ارائه می‌کند. از این میان نمونه‌های سه اسلوب نخست در قرآن کریم یافت می‌شود.

۲- در ترجمه نمونه‌های این اسلوب باید به نکته‌های بلاغی ابهام‌آوری، تکرار و تأکید توجه کرد.

۳- هر کدام از نمونه‌های این اسلوب بسته به بافت سخن و مقتضای حال ممکن است، نکته‌های معنایی دیگری را هم افاده کنند.

۴- در برگردان وفادار به متن، استفاده از اسلوب «همان ... که» توصیه می‌شود.

۵- در ترجمه‌های مفهومی باید از اسلوب‌هایی استفاده کرد که مفهوم وصف‌ناپذیری، یا بایستگی و شایستگی، و یا غیر منتظره بودن را برسانند. در نهایت، باید توجه داشت که هر چند ارائه ترجمه‌ای متناسب با این اسلوب‌ها که وجوه مختلف معنایی، بلاغی و دستوری را در بر گرفته است، کاری ظرافتمندانه و دشوار است، اما دور از دسترس هم نبوده، می‌توان ترجمه‌ای نزدیک به محتوای آنها ارائه نمود.

کاربرد دیگر آن مانند نمونه‌های آیات اسلوب معادله کامل است: «و قلبی فیه ما فیه من جوئی / و دمعی جارِ کالجُمان علی خلدی» (حموی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۶۴)؛ در قلب من اندوهی وصف‌ناپذیر است و سرشک من چونان دانه‌های مروارید بر گونه‌ام جاری است. معاذه مادر سعد بن معاذ در شب زفاف فاطمه (س) چنین سروده است: «أقول قولاً فیه ما فیه / و أذكر الخیر و أبدیه // محمدٌ خیرُ بنی آدم / ما فیه من کبرٍ و لا تیه» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۳، ص ۱۱۶)؛ سخنی می‌گویم که در آن هر چه باید و شاید، هست. بدین روی نام کتاب مولانا (فیه ما فیه) را اگر بخواهند به فارسی برگردانند، باید چنین بیاورند: آن چه ناگفتنی است در آن است / در آن مطالبی است که در وصف ناید / آن چه باید و شاید، در آن است / در آن است همان که در آن است.

۵- «علیه ما علیه»: از جمله تعبیری که در یادکرد افراد مجهول الحال و بیشتر در مقام نفرین به کار می‌رود، تعبیر «علیه ما علیه» است. معمولاً این تعبیر را به دنبال نام کسی به کار می‌برند که صالح یا طالح بودنش محل تردید است، و یا متکلم و مخاطب در خوبی یا بدی وی هم‌رأی و هم‌سخن نیستند. متکلم بر این باور است که آن کس مشمول لعنت خلق و خالق است و مخاطب گمانی عکس این دارد. بدین روی، برای آن که بهانه‌ای دست خصم ندهد، از چنین عبارت دو پهلویی (علیه اللعنة أو الرحمة) استفاده می‌کند. تفاوتی که این تعبیر با تعبیر قبلی (فیه ما فیه) دارد، آن است که در این عبارت شبه جمله قبل از «ما» دعایی است، ولی شبه جمله پس از «ما» چون صله است، خبری است و بدین روی در ترجمه آن نمی‌توان گفت: «بر او باد همان که بر او باد».

منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغة (۱۳۷۶)، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱۱.
- ۳- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۴)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران: نشر نی، چ ۶.
- ۴- ابن عقیل، بهاء الدین (۲۰۰۳م)، شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن مالک، بیروت: دار الفکر.
- ۵- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحيط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر.
- ۶- امینی، عبد الحسین (۱۹۶۷م)، الغدير، بیروت: دار الكتاب العربی، چ ۳.
- ۷- انیس، ابراهیم؛ و دیگران (۱۳۷۸)، المعجم الوسیط، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۸.
- ۸- تفتازانی، سعد الدین (۱۳۸۵)، شرح المختصر، قم: انتشارات اسماعیلیان، چ ۲.
- ۹- حموی، یاقوت، (بی تا)، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- زیدان، عبدالجبار فتحی، (۱۴۱۷ق)، دراسات فی النحو القرآنی، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- ۱۱- سید مرتضی (۲۰۰۵م)، أمالی: غرر الفوائد و درر القلائد، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، صیدا: المكتبة العصرية.
- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵.
- ۱۳- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر العاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۴- مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۳م)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت: مؤسسة الوفاء، چ ۲.
- ۱۵- میدی، رشید الدین (۱۳۷۱)، كشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، چ ۵.